

شهارى، قسم ۳، ج ۲، ص ۱۱۱۳؛ ابن ابى الرجال، ج ۲، ص ۱۷۷. حسن اطروش در دوران حسن بن زيد بن محمد، از فرزندان زادگان امام حسن عليه السلام و معروف به داعى كبير، به طبرستان مهاجرت کرد و پس از مرگ حسن بن زيد در ۲۷۰، به برادر او محمد بن زيد پيوست (ناطق بالحق، همانجا؛ جندارى، ص ۴۶). آنگاه براى دعوت مردم به سوى محمد بن زيد، پنهانى به خراسان سفر نمود. رافع بن هرثمه* (والى خراسان) پس از كشته شدن احمد بن عبدالله خجستانى* (طبرى، ج ۹، ص ۶۱۲، ۶۲۱)، با اطلاع يافتن از اين امر، او را زندانى كرد و بر آن شد كه با شكنج، اسامى يارانش را به دست آورد. در نتيجه ضربات تازيانه، بر شنوايى حسن بن على صدمه وارد شد و از اين رو به اطروش (ناشنوا) و اصم شهرت يافت (بخارى، همانجا؛ ابن ابى الحديد، ج ۱، ص ۳۲-۳۳؛ ابن عنبه، ص ۳۰۸). اما به نوشته ناطق بالحق (۱۳۸۷ ش، ص ۵۱)، به نقل از يكي از مؤلفان) و نيز محلى (ج ۲، ص ۵۶)، دستگيرى و شكنج حسن اطروش به دستور احمد بن عبدالله خجستانى، حاكم نيشابور (مقتول در ۲۶۸)، و بنا بر اين در زمان حسن بن زيد بوده است. در هر صورت، وي با كمك محمد بن زيد از زندان رهاى يافت و نزد او بازگشت (ناطق بالحق، ۱۳۸۷ ش، ص ۵۰-۵۱).

حسن اطروش به سبب مقام علمى و فضل بسيار، نزد حسن بن زيد و محمد بن زيد محترم بود، اما كارگزار اين دو نبود، فقط گاهى تقسيم پول بين علويان را به او مى سپردند. وي مدت كوتاهى، به اكراه، منصب قضا را برعهده گرفت (حسنى، تنظيم آملى، ص ۶۰۴؛ ناطق بالحق، همانجا؛ محلى، ج ۲، ص ۶۴). پس از شكست و كشته شدن محمد بن زيد در ۲۸۷ در جرجان، كه حسن اطروش نيز با وي همراه بود، حسن از طريق دامغان به رى رفت و از آنجا به دعوت جستان بن وهسودان، پادشاه ديلم (جستانى*)، كه با اطروش سابقه دوستى داشت، راهى ديلمان شد (ناطق بالحق، ۱۳۸۷ ش، ص ۵۲؛ محلى، ج ۲، ص ۶۷). جستان كه با وي بر پايبندي به ديانت و دورى گزیدن از گناه عهد بسته بود، او و خانواده اش را پناه داد و با او بيعت كرد. آن دو يك بار در ۲۸۹ و بار ديگر در ۲۹۰، به طبرستان لشكر كشيدند، اما كارى از پيش نبردند (ناطق بالحق، ۱۳۸۷ ش، ص ۵۳؛ ابن اسفنديار، ج ۱، ص ۲۶۲؛ نيز مادلونگ^۱، ۱۹۷۵، ج ۴، ص ۲۰۸). حسن اطروش در ديلم مستقر شد و مردم ناحيه ديلمان را به اسلام فراخواند (مسعودى، ج ۵، ص ۲۶۰)، سپس وارد گيلان شد و اسلام را به آنان عرضه كرد و گروه بسيارى در مشرق سپيدرود (گيلان بيه پيش) مسلمان شدند (صايبى، ص ۲۳-۲۴؛ علم الهدى، ص ۶۳؛ براى رقم مبالغه آميز هوا داران

العثماني (قاهره ۱۳۲۱ ش / ۱۹۴۲)؛ زعماء الاسلام (قاهره ۱۳۳۲ ش / ۱۹۵۳)؛ اليمن البلاد السعيدة (قاهره ۱۳۳۷ ش / ۱۹۵۸)؛ مقاله «كافور الاخشيذ والمأمون و عليّ الرضا» در مجله كلية الآداب؛ و ترجمه چند كتاب به عربى: السيادة العربية و الشيعة و الاسرائيليات فى عهد بنى أمية، اثر فان فلوتن^۱ (۱۳۰۲ ش / ۱۹۲۳)؛ اوراق البردى العربية بدار الكتب المصرية، اثر گرومان^۲ (۱۳۱۳ ش / ۱۹۳۴)؛ الدعوة الى الاسلام، اثر توماس ارنولد (۱۳۲۶ ش / ۱۹۴۷)؛ وسيرة القاهرة، اثر استانلى لين پول^۳ (۱۳۲۹ ش / ۱۹۵۰) (ايمى فؤاد سيد، ص ۲۹۵؛ محمد مؤنس عوض، ص ۴۹-۵۱).

برجسته ترين اثر تاريخى وي كتاب چهار جلدى تاريخ الاسلام السياسى و الدينى و الثقافى است كه به زبانهاى ديگر، از جمله انگليسى و فارسى، ترجمه شده است (محمد مؤنس عوض، ص ۴۹، ۵۳).

منابع: ايمى فؤاد سيد، «رؤاد الدراسات التاريخية فى العصور الوسطى و الاسلامية»، المجلة التاريخية المصرية، ج ۳۹ (۱۴۱۸)؛ محمد مؤنس عوض، «رؤاد تاريخ العصور الوسطى فى مصر»، قاهره ۲۰۰۷.

۱. Van Vloten ۲. Grohmann ۳. Stanley Lane-Poole ۴. Madelung

حسن اَطروش، شهرت ابو محمد حسن بن على

حسينى، ملقب به ناصر كبير، ناصر اطروش و الناصر للحق، از فرزندان زادگان امام حسين عليه السلام و سومين فرمانرواى علويان طبرستان در سده سوم. نسب وي با سه واسطه به عمرا لاشرف، فرزند امام زين العابدين عليه السلام، مى رسد. وي جد مادري علم الهدى* (شريف مرتضى) و شريف رضى*، و مادرش كنيزى خراسانى تبار بود. حسن در حدود سال ۲۳۰ در مدينه به دنيا آمد (بخارى، ص ۵۳؛ ناطق بالحق، ۱۳۸۷ ش، ص ۵۰). از آغاز زندگى او اطلاع روشنى در دست نيست. به نوشته علم الهدى (ص ۶۳) مرتبه علمى و زهد و فقا هت او براى همه معلوم بوده است. ابوطالب هارونى*، مشهور به ناطق بالحق (متوفى ۴۲۴؛ همانجا)، نيز از دانش گسترده و زهد و عبادت او خبر داده و افزوده است كه وي نزد مشايخ كوفه و ديگر شهرها درس خواند و از آنان روايت كرد و آنان نيز از او روايت كردند، از جمله ابوجعفر محمد بن منصور مرادى*، شاگرد قاسم بن ابراهيم رسى*، بشربن عبدالوهاب اموى؛ برادر حسن اطروش، حسين بن على مشهور به حسين الشاعر، كه ظاهراً حسن اطروش از طريق او كتاب المسائل على بن جعفر عريضى* را روايت كرده است؛ و عالم و محدث مشهور امامى احمد بن محمد بن عيسى قمى (ص ۷۵-۷۲، ۶۵، ۵۸، ۵۶، ۱۴۱۸، ص ۷۵؛ نيز

طبرستان را برای پذیرش حسن اطروش نامساعد کرد و دیلمیان نیز از همکاری با او در حمله به طبرستان سر باز زدند. اما احمد بن اسماعیل سامانی پس از چندی ابوالعباس را عزل کرد و سلام نامی را در ۲۹۷ به جای او به حکومت طبرستان فرستاد (ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۶۶). سلام در دوران کوتاه حکومتش، روشی برخلاف ابوالعباس در پیش گرفت. وی هدایای سران دیلمه را قطع کرد و این کار موجب از سرگیری یورشهای دیلمیان به طبرستان شد؛ البته او موفق شد دیلمیان را هزیمت دهد (ابن اثیر، ج ۸، ص ۸۱-۸۲؛ میرخواند، ج ۴، ص ۳۸)، اما در برابر شورش اهالی آمل کاری از پیش نبرد و از شهر اخراج گردید. بدین ترتیب، احمد بن اسماعیل سامانی مجبور شد بار دیگر ابوالعباس عبدالله را به حکومت طبرستان اعزام نماید (مسعودی، ج ۵، ص ۲۶۱؛ ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۶۶). پس از مرگ ابوالعباس در صفر ۲۹۸، محمد بن ابراهیم صعلوک، حاکم ری، به دستور امیر سامانی به طبرستان رفت و حکومت آنجا را برعهده گرفت. او نیز رسوم ابوالعباس را تغییر داد و هدیه دادن به رؤسای دیلم را قطع کرد. این امر موجب نارضایتی سران دیلمیان شد. حسن اطروش از این فرصت بهره جست و آنان را بر ضد محمد بن ابراهیم صعلوک برانگیخت (ابن اثیر، ج ۸، ص ۸۲؛ ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۶۹). با گردآمدن گیلها و دیلمیان، وی در جمادی الآخره ۳۰۱ (حسبی، همان تتمیم، ص ۶۰۳)، برای سومین بار، عازم فتح طبرستان شد (برای نامهای سران سپاه صابی، ص ۲۶-۲۷؛ ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۷۴). گزارشی از این حوادث را ابن اسفندیار (ج ۱، ص ۲۶۸-۲۶۹) و منابع زیادی آورده‌اند (برای نمونه به ناطق بالحق، ۱۳۸۷ ش، ص ۵۴؛ محلی، ج ۲، ص ۷۰-۷۱). از گزارش گردیزی (ص ۱۹۰-۱۹۱) می‌توان دریافت که حسن اطروش پس از محاصره چالوس (شالوس) و پیش از فتح آن شهر، به سوی آمل شتافته است. محمد بن ابراهیم صعلوک پس از شکست، به آمل گریخت و از راه جرجان به ری رفت. حسن در آمل، مشایخ و فقها را مجاب کرد که از سامانیان حمایت نکنند (به ناطق بالحق، ۱۳۹۵، ص ۱۳۳-۱۳۴؛ همو، ۱۳۸۷ ش، ص ۵۵). از این رو، در غیاب عامل سامانیان، او در جمادی الآخره ۳۰۱ برای ورود به آمل با مشکلی مواجه نگشت (به حمزه اصفهانی، ص ۱۷۴-۱۷۵؛ حسبی، همانجا؛ ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۶۹). بعد از استقرار حسن اطروش در آمل، عبدالله بن حسن عقیقی، از علویان ساری، مردم را به بیعت با وی دعوت نمود و با گروهی بی‌شمار به او پیوست. آنگاه، حسن دسته‌ای از گیلها و دیلمیان را با عقیقی مذکور، به نبرد با شهریارین بادوسبان فرستاد. در این نبرد، عقیقی شکست خورد و به قتل رسید. محمد بن عبدالله عزیزی، برای مقابله با حسن اطروش، از

حسن اطروش به منصور بالله، ج ۱، ص ۳۰۹؛ حسبی مؤیدی، ص ۱۸۴). نارضایتی بومیان از ملوکشان، در روی آوردن مردم به حسن اطروش نقش مهمی داشت. وی پس از آن، برای نخستین بار مدعی امامت شد و به رسم علویان، قلنسوه (کلاه دراز) بر سر گذاشت و لقب الناصر للحق را اختیار کرد (صابی، ص ۲۳؛ فخر رازی، ص ۱۲۳). وی در این هنگام جستان بن وهسودان را، به دلیل شراب‌خواری و پایبند نبودن به شرع، ترک کرد و بعدها، با گرفتن عهد اکید از جستان در تقید به شرع، بار دیگر با او همکاری نمود (به ناطق بالحق، ۱۳۸۷ ش، ص ۵۳، ۶۰؛ صابی، ص ۲۳-۲۴). به نوشته ابن واصل، مؤلف تاریخ صالحی (ص ۴۷۴)، بین جستان و حسن اطروش چند جنگ روی داد، ولی سرانجام جستان با حسن صلح و بیعت کرد. اشعار اطروش درباره پیمان جستان موجود است (به ناطق بالحق، ۱۳۸۷ ش، ص ۶۰). حسن پس از این موفقیت، مرزهای غربی قلمرو خود را امنیت بخشید (به صابی، ص ۲۴-۲۵؛ اولیاء الله، ص ۱۰۶). ناکامی او در سلطه بر طبرستان سبب گردید که بار دیگر به دیلمان و گیلان بازگردد. از آن پس، وی برای حفظ گیلان بیه‌پیش، مدتی از سال را در هوسم (رودسر کنونی) و بقیه آن را در گیلانگجان دیلمان اقامت کرد (حسبی، همان تتمیم، ص ۶۰۴؛ ناطق بالحق، ۱۳۸۷ ش، ص ۵۳). آملی (حسبی، تتمیم، همانجا) و مسعودی (همانجا) به مساجدی اشاره کرده‌اند که اطروش در این مدت بنا کرد (نیز به ابن اثیر، ج ۸، ص ۸۱؛ نویری، ج ۲۶، ص ۹).

حسن اطروش بار دیگر برای فتح طبرستان کوشید. وی در ۲۹۳ لشکری به فرماندهی پدر ماکان کاکای* و پدر فیروزان به طبرستان فرستاد. ابوالعباس عبدالله بن محمد، حاکم طبرستان، این سپاه را شکست داد و شمار زیادی از ایشان، از جمله ماکان کاکای و فیروزان، به قتل رسیدند و بقیه سپاهیان به دیلمان گریختند (صابی، ص ۲۶؛ ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۶۰؛ اولیاء الله، ص ۱۰۴). علی بن بلال آملی (به حسبی، تتمیم، ص ۶۰۶-۶۰۷)، گذشته از ذکر کوششهای حسن اطروش برای فتح طبرستان، به دیگر لشکرکشیهای او اشاره‌ای کوتاه نموده است. بنابراین گزارش، حسن افزون بر سه تهاجمی که برای فتح آمل نمود، دوبار به مناطق دیگر یورش برد. آملی درباره هدف حسن از سفرهای جنگی و مناطقی که به آنها حمله کرده بود، توضیح نداده است. علت ناکامی حسن در فتح طبرستان را باید در سیاست ابوالعباس عبدالله در قبال دیلمیان و اهالی طبرستان جستجو نمود. او گذشته از رفتار خوب با مردم طبرستان، با اکرام و احسان به علویان مهاجر به این ولایت، ایشان را با خود همراه ساخت و از سران دیلمه با دادن هدایایی دلجویی کرد (به ابن اثیر، همانجا). این اقدامات ابوالعباس، وضع داخلی رویان و



بقعه حسن اطروش

نعمان^۵، نیز به طرفداری از اطروش برخاستند که به آزادی او و فرار حسن بن قاسم انجامید (← ناطق بالحق، ۱۳۸۷ ش، ص ۶۱؛ ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۷۴؛ محلی، همانجا). حسن بن قاسم به گیلان رفت و، با لقب داعی صغیر، مدعی امامت شد و گروهی از گیلها با او بیعت کردند (صابی، ص ۳۱-۳۰). مسعودی (ج ۵، ص ۲۶۱) به مناسبات حسن اطروش با حسن بن قاسم اشاره‌ای کوتاه کرده است. به نوشته او، بین آنان بر سر طبرستان جنگها رخ داد. سرانجام، با دخالت علویان، قرار شد که حسن بن قاسم نزد حسن اطروش بازگردد و از سوی او ولیعهد و فرمانده سپاه گردد. حسن اطروش به این قرار عمل کرد و نوه خود را به همسری حسن بن قاسم درآورد و او را در سال ۳۰۳ به حکومت جرجان رساند (ناطق بالحق، ۱۳۸۷ ش، ص ۱۵۵؛ محلی، ج ۲، ص ۷۱؛ ابن اسفندیار، همانجا).

حسن اطروش پس از سه سال و سه ماه حکومت، در ۲۵ شعبان ۳۰۴ (حسینی، همان تسمیم، ص ۶۰۵؛ ناطق بالحق، ۱۳۸۷ ش، ص ۶۱؛ محلی، ج ۲، ص ۷۸) در شهر آمل درگذشت (← صابی، ص ۳۳؛ حمزه اصفهانی، ص ۱۷۵؛ ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۲-۳۳). وی را در خانه قاسم بن علی در شهر آمل به خاک سپردند (دانش‌پژوه، ص ۱۸۵). قبر او مورد توجه زیدیان بود و ابن اسفندیار (ج ۱، ص ۹۷) در قرن هشتم گفته که مرقد او زیارتگاه مردم و محل مجاورت اهل زهد است. این مزار اکنون نیز محل شناخته‌شده‌ای در آمل است. وی در این شهر مدرسه‌ای نیز بنا

بخارا به طبرستان اعزام شد. وی چهل روز در طبرستان اقامت کرد (ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۷۰). هرچند ابن اسفندیار از اقدامات محمد بن عبدالله سخنی به میان نیاورده، اما با توجه به سکه‌ای که از امیر نصر بن احمد سامانی در سال ۳۰۲ در آمل ضرب شده است می‌توان دریافت که محمد بن عبدالله موفق به تسخیر آمل گردیده است (← استرن^۱، ص ۲۱۳-۲۱۴). حسن از آمل به چالوس رفت و مجدداً به آمل بازگشت و بر آن شهر و طبرستان استیلا یافت (← طبری، ج ۱۰، ص ۱۴۹). به نظر می‌رسد که او در سفرش به چالوس موفق شد گروهی از گیل و دیلم را به خدمت خود درآورد و با کمک ایشان قوای سامانیان را از آمل اخراج کند. وی پس از چیرگی دوباره بر آمل، پسرش ابوالقاسم جعفر را حاکم ساری (ساریه) کرد، که موجب رنجش فرمانده لشکرش، حسن بن قاسم بن حسن^۵، از علویان حسینی، گردید (ناطق بالحق، ۱۳۸۷ ش، ص ۵۷؛ محلی، ج ۲، ص ۷۲). از گفته ابن اسفندیار (ج ۱، ص ۲۷۰) چنین برمی‌آید که حسن اطروش برای بهبود مناسباتش با صاحبان اراضی نیز اقداماتی کرد، از جمله در هنگام گرفتن خراج خواست به جای نظام مالیاتی قدیم، ده یک (زکات) اخذ کند، اما در پی مخالفت با این روش، همان شیوه کهن را اجرا کرد. با این حال، خصومت اشراف زمین‌دار بومی با او ادامه یافت. درخواستهای هر مزدکامه (صاحب تمیشه^۶) و شروین بن رستم از حکومت بخارا موجب گردید که امیرنصر سامانی، الیاس بن محمد بن یسّع را برای فتح طبرستان اعزام کند. اما الیاس در فتح ساری ناکام ماند و با ابوالقاسم جعفر صلح کرد و این امر به مصالحه شروین بن رستم با حسن اطروش انجامید (ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۷۰-۲۷۲؛ مرعشی، ص ۳۰۴). بدین ترتیب، استیلای حسن اطروش بر طبرستان تثبیت شد.

حسن اطروش از آن پس بیشتر به نماز و عبادت پرداخت و از امور سپاه کناره گرفت و آنها را به حسن بن قاسم سپرد، که ناراضایی پسران حسن اطروش را در پی داشت. متقابلاً حسن بن قاسم در جلب نظر بزرگان و رجال کوشید. منابع زیدی به محبوبیت حسن بن قاسم، به دلیل زهد او، تصریح نموده‌اند. همین منابع اشاره کرده‌اند که پسران حسن اطروش اهل سداد نبودند (← صابی، ص ۳۳-۳۰؛ ابن عنبه، ص ۳۰۸؛ قس ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۷۳)؛ از این رو، مردم متدین به حسن بن قاسم تمایل داشتند. جایگاه پسران حسن اطروش نزد پدر و خطری که از جانب ایشان متوجه حسن بن قاسم بود، موجب بیم حسن بن قاسم از حسن اطروش گشت، به طوری که او را در قلعه لاریجان زندانی کرد. این اقدام، با واکنش منفی اهالی آمل مواجه شد و گروهی از سپاهیان اطروش، به فرماندهی لیلی بن

دیگر مردمان را در نظام کدخدایی برقرار کرد (نیز ← بارتولد^۲، ص ۲۱۴). دیلمی (ص ۵۵۹) حسن اطروش را در زمره یکی از مجلدان سده چهارم برشمرده است. وی شاعر و ادیب و فقیه بود (برای اشعار او ← حسنی، همان متمیم، ص ۶۰۴-۶۰۵؛ منصور بالله، ج ۱، ص ۳۱۰-۳۱۴؛ ابن طقطقی، ص ۲۷۹؛ صفدی، ج ۱۲، ص ۱۱۱-۱۱۲). کتابهای بسیاری نیز به او نسبت داده‌اند. او مجالس مناظره با عالمان و فقیهان و همچنین مجالسی برای مطالعه در حدیث برگزار می‌کرد (← ناطق‌بالحق، ۱۳۸۷ش، ص ۵۶). از میان شاگردان متعدد وی، ابوعبدالله ولیدی برخی از سخنان و احادیث املا شده او را در کتابی به نام *الأنفاظ گردآوری کرده که تا قرن پنجم موجود بوده است (همو، ۱۳۹۵، ص ۱۲۵)*. ابوطالب یحیی بن حسین هارونی نیز در *امالی* خود ظاهراً دو *امالی حسن اطروش*، یا *امالی او را به دو طریق از شاگردان اطروش*، در اختیار داشته و مطالبی از آن نقل کرده است (برای نمونه ← همان، ص ۱۳۵، ۱۳۹). از دیگر شاگردان مشهور حسن اطروش، ابوالحسن علی بن مهدی مامطیری* (مؤلف کتاب *نزهة الابصار*) و حسین بن هارون حسینی (عالم امامی ساکن در آمل) بودند (← ابن ابی‌الرجال، ج ۲، ص ۲۲۱-۲۲۲). یکی از زیدیان طبرستان درباره اخبار و احوال ناصر اطروش کتابی نوشته بوده که نسخه‌ای از آن را علی بن بلال آملی داشته (← حسنی، متمیم، ص ۶۰۵) و این کتاب تا قرن هشتم موجود بوده است. ابن طاووس (ص ۱۷۵-۱۷۶) از کتاب دیگری در اخبار اطروش که در اختیارش بوده، یاد کرده و مطلبی از آن نقل نموده است (← کولبرگ^۳، ص ۳۳۵-۳۳۶). در منابع زیدی، قول به جواز دو امام در یک زمان، به عنوان نظر خاص حسن اطروش نقل شده است، که قیامش در طبرستان هم‌زمان با تأسیس دولت الهادی *الی‌الحق** یحیی بن حسین (متوفی ۲۹۸)، بنیان‌گذار سلسله زیدیان یمن*، بود (برای نمونه ← ناطق‌بالحق، ۱۳۸۷ش، ص ۴۳؛ محلی، ج ۲، ص ۴۳-۴۴).

آثار حسن اطروش را افزون بر سیصد کتاب دانسته‌اند، که محل تردید است (← حسن اطروش، ۱۴۲۳، مقدمه جذبان، ص ۱۵؛ حسنی مؤیدی، ص ۱۸۶). ابن ندیم (ص ۱۹۳) تألیف ضد کتاب را به او نسبت داده و خود برخی از آنها را که دیده یاد کرده است (نیز ← حسن اطروش، ۱۴۲۳، همان مقدمه، ص ۱۵-۱۶؛ موسوی‌نژاد، ص ۶۹). نجاشی (ص ۵۷) به چند اثر او اشاره کرده است. از میان نوشته‌های متعدد او (← دیلمی، ص ۴۵)، عبدالکریم احمد جدیان کتابهای *الباط* (ص ۱۴۱۸) در کلام و عقیده زیدیان و کتاب *الاحتساب* (ص ۱۴۲۳) درباره جنبه* را به چاپ رسانده است. عالمان زیدی به

کرده بود که تا روزگار ظهیرالدین مرعشی باقی بوده است (← مرعشی، ص ۱۴۸).

زیدی یا امامی بودن حسن اطروش از همان زمان محل منازعه بوده است. شریف مرتضی علم‌الهدی (ص ۶۳)، ضمن اشاره به اینکه اسلام را حسن اطروش در دیلم منتشر کرد و مردم به وسیله او از گمراهی و جهالت رستند، افزوده است که وی بر مذهب امامیه بود و او که خود نواده اطروش است - رساله ناصریات را نیز براساس یکی از آثار فقهی وی تدوین کرده است. نجاشی (ص ۵۷) نیز به صراحت او را امامی خوانده (کان یعتقد الإمامة) و در فهرست آثار وی از کتاب *أنساب الأئمة و موالیدهم* *إلی صاحب‌الامر علیهم‌السلام* نام برده است (نیز ← افندی‌اصفهانی، ج ۱، ص ۲۹۱-۲۹۲). بعدها افندی‌اصفهانی (ج ۱، ص ۲۷۷، ۲۹۲-۲۹۳)، ضمن امامی شمردن او، از شیخ‌بهائی نقل کرده که وی حسن اطروش را امامی مذهب می‌دانسته است. مادلونگ (۱۹۸۵، ص ۷۷-۷۸) هم - ضمن اشاره به اینکه عقاید و شعائر دینی‌ای که حسن اطروش به مردم تعلیم می‌داد، تا اندازه‌ای با تعلیم قاسم بن ابراهیم رسی (پیشوای زیدیانی که در گذشته در دیلم به این مذهب درآمد بودند) فرق داشت - گفته است که آرای او در کلام و فقه به امامیه نزدیک بوده است (نیز ← سرگین^۱، ج ۱، ص ۵۶۷؛ لمتون^۲، ص ۳۲، پانویس ۲۹). مؤید دیگر بر نزدیکی آرای فقهی حسن اطروش به امامیه، عقیده او به تقیه است، که در فقه زیدیه پذیرفته نشده است (← حسن اطروش، ۱۴۱۸، ص ۶۹). در هر صورت، از مکتب فقهی اطروش به ناصریه نیز یاد شده است (← حاکم چشمی، ص ۳۷۴؛ ابن عثبه، همانجا؛ ابن مرتضی، ص ۹۲).

از فرزندان حسن اطروش، از چهار پسر به نامهای محمد، ابوالحسین احمد (ابن اسفندیار، همانجا)، ابوالحسن علی و ابوالقاسم جعفر و نیز چهار دختر (← ناطق‌بالحق، ۱۳۸۷ش، ص ۵۴-۵۵) نام برده شده است. نسب شریف مرتضی و شریف‌رضی از طرف مادر به ابوالحسین احمد - که در منابع، به امامی بودن او تصریح شده است (← ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۹۷، ۲۷۳؛ ابن ابی‌الرجال، ج ۱، ص ۲۶۴) - و از او به حسن اطروش می‌رسد (برای تفصیل ← علم‌الهدی، ص ۶۲-۶۳).

حسن اطروش از نظر بسیاری، فرمانروایی برجسته به شمار می‌رفت. طبری (ج ۱۰، ص ۱۴۹)، تاریخ‌نگار هم‌روزگار وی، که خود از مردم آمل بود، او را به سبب اجرای عدالت و حسن رفتار ستوده است (نیز ← سمعانی، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۵). به نوشته ابوریحان بیرونی (ص ۲۴۲)، حسن اطروش نظام کدخدایی را که فریدون بنا نهاده بود برانداخت و از نو اشتراک سرکشان با

تدوین آرای فقهی حسن اطروش و نگارش شروح بر کتابهای او علاقه فراوانی داشته‌اند، که از جمله آنهاست: کتاب الحاصر فی فقه الناصر، تألیف ابوالحسن هارونی* (متوفی ۴۱۱؛ - ابن ابی‌الرجال، ج ۳، ص ۲۲۰)؛ الموجز، نوشته ابوالقاسم بستی*؛ و از همه مهم‌تر کتاب الابانة، نوشته ابوجعفر محمد بن یعقوب هوسمی* (متوفی ۴۵۵). شرح نویسی بر کتاب الابانة، در میان زیدیان ناصری گیلان بسیار متداول بوده است (افندی اصفهانی، ج ۱، ص ۲۸۰) که حکایت از اهمیت این اثر در تدوین فقه حسن اطروش دارد. از کتاب الابانة چندین نسخه خطی باقی مانده است (شهری، قسم ۳، ج ۲، ص ۱۱۱۴). در نیمه دوم سده هفتم، علی بن ابی‌جعفر پیرمرد دیلمی کتابی نوشت با عنوان المَعْنَى فی رؤوس مسائل الخلاف بین الامام الناصر للحق و سائر فقهاء اهل البيت، درباره آرای حسن اطروش، که در این اثر اختلاف آرای او را با دیگر علویان و مذاهب چهارگانه اهل سنت بیان کرده است (مادلونگ، ۱۹۶۵، ص ۱۶۱؛ سرگین، ج ۱، ص ۵۶۷).

بعدها ابوالفضل جعفر بن محمد بن حسین (متوفی ۳۵۰) - که پدرش، محمد الفارس، داماد ناصر اطروش بود (ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱۰۲) - در هوسم امارتی محلی تشکیل داد که به امارت محلی خاندان ثائریان شهرت دارد و افرادی از این خاندان، امارت شهر هوسم را، که یکی از مهم‌ترین مراکز قدرت پیروان ناصریه بود، بیش از یک سده در اختیار داشته‌اند (شجری، ص ۵۲، ۶۴-۶۶).

منابع: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره ۱۳۸۵-۱۳۸۷/۱۹۶۷-۱۹۶۸، چاپ افست بیروت [بی‌تا]؛ ابن ابی‌الرجال، مطلع البدور و مجمع البحور فی تراجم رجال الزیدیه، چاپ عبدالرؤف مطهر محمد حجر، صده، یمن ۱۴۲۵/۲۰۰۴؛ ابن اثیر؛ ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، چاپ عباس اقبال آشتیانی، تهران [؟ ۱۳۲۰ ش]؛ ابن طاووس، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، نجف ۱۳۴۸، چاپ افست قم ۱۳۶۳ ش؛ ابن طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، چاپ مهدی رجائی، قم ۱۳۷۶ ش؛ ابن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی‌طالب، چاپ محمدحسن آل طالقانی، نجف ۱۳۸۰/۱۹۶۱؛ ابن مرتضی، کتاب المنیة و الامل فی شرح الملل و النحل، چاپ مسعود جواد مشکور، [بیروت] ۱۹۸۸؛ ابن ندیم (لایبزیک)؛ ابن واصل، «من کتاب تاریخ الصالحی»، در الانتخابات البیئة: من الكتب العربية و الفارسیة و التركية فیما یتعلق بتواریخ طبرستان و گیلان و جغرافیا تلك النواحي المرعثة، چاپ برنهارد دورن، پترزبورگ ۱۲۷۴؛ ابوریحان بیرونی، الآثار الباقیة؛ عبدالله بن عیسی افندی اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، چاپ احمد حسینی، قم ۱۴۰۱ - محمد بن حسن اولیاءالله، تاریخ رویان، چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۸ ش؛ ابونصر سهل بن عبدالله بخاری، سُر السلسلة العلویة، چاپ محمدصادق بحر العلوم، نجف ۱۳۸۱/۱۹۶۲؛ احمد بن

عبدالله جنداری، [تراجم الرجال المذكورة فی شرح الازهار]، در ابن‌مفتاح، المنتزع المختار من الغیث الممدار، المعروف بشرح الازهار، صده، یمن ۱۴۲۴/۲۰۰۳؛ محسن بن محمد حاکم چشمی، «الطبقات الحادیة عشرة و الثانية عشرة من کتاب شرح العیون»، در قاضی عبدالجبار بن احمد، فضل الاعتزال و طبقات المعتزلة، چاپ فزادسید، تونس [بی‌تا]؛ حسن اطروش، الاحتساب، چاپ عبدالکریم احمد جدیان، صده، یمن ۱۴۲۳/۲۰۰۲؛ هسو، البساط، چاپ عبدالکریم احمد جدیان، صده، یمن ۱۴۱۸/۱۹۹۷؛ احمد بن ابراهیم حسینی، المصابیح، چاپ عبدالله حوثی، صنعاء ۱۴۲۳/۲۰۰۲؛ مجدالدین حسینی مؤیدی، التَّحْفُ شرح الرَّكْف، صنعاء ۱۴۱۷/۱۹۹۷؛ حمزه بن حسن حمزه اصفهانی، کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء علیهم الصلوة و السلام، برلین ۱۳۴۰؛ محمدتقی دانش‌پژوه، «دو مشیخه زیدی»، در نامه مینوی، زیر نظر حبیب یغمائی و ایرج افشار، تهران: جاویدان، ۱۳۵۰ ش؛ محمد بن احمد دیلمی، کتاب قواعد عقاید آل محمد (ص)، نسخه عکسی در مجموعه طساووس یسمانی، ش ۶۱، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، [بی‌تا]؛ اسماعیلی؛ یحیی بن حسین شجری، سیرة الامام المؤید بالله احمد بن محمد بن الحسن الهارونی، چاپ صالح عبدالله احمد قریان، صنعاء ۱۴۲۴/۲۰۰۳؛ ابراهیم بن قاسم شهریار، طبقات الزیدیه الکبری، قسم ۳: بلوغ المراد الی معرفة الاسناد، چاپ عبدالسلام وجیه، عمان ۱۴۲۱/۲۰۰۱؛ ابراهیم بن هلال صابی، کتاب المنتزع من الجزء الاول من الكتاب المعروف بالتاجی فی اخبار الدولة الدیلمیة، در اخبار ائمة الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان، چاپ ویلفرد مادلونگ، بیروت: المعهد الالماني للابحاث الشرقیة، ۱۹۸۷؛ صفدی؛ طبری، تاریخ (بیروت)؛ علی بن حسین علم‌الهدی، مسائل الناصریات، تهران ۱۴۱۷/۱۹۹۷؛ محمد بن عمر فخر رازی، الشجرة المباركة فی انساب الطالبيّة، چاپ مهدی رجائی، قم ۱۴۰۹؛ عبدالحی بن ضحاک گردیزی، تاریخ گردیزی، چاپ عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۶۳ ش؛ حمید بن احمد مُحَلّی، الحقائق الوردیة فی مناقب ائمة الزیدیه، چاپ مرتضی بن زید محطوری حسینی، صنعاء ۱۴۲۳/۲۰۰۲؛ ظهیرالدین بن نصیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، چاپ محمدحسین تسبیحی، تهران ۱۳۴۵ ش؛ مسعودی، مروج (بیروت)؛ عبدالله بن حمزه منصور بالله، کتاب الشافی، صنعاء ۱۴۰۶/۱۹۸۶؛ علی موسوی‌نژاد، تراث الزیدیه، قم ۱۳۸۴ ش؛ میرخواند؛ یحیی بن حسین ناطق‌الحق، الافادة فی تاریخ الائمة السادة، چاپ محمدکاظم رحمتی، تهران ۱۳۸۷ ش؛ هسو، تیسیر المطالب فی امالی الامام ابی‌طالب، لمخرجه و راویه جعفر بن احمد بن عبدالسلام، چاپ یحیی عبدالکریم فضل، بیروت ۱۳۹۵/۱۹۷۵؛ احمد بن علی نجاشی، فهرست اسماء مصنفی الشيعة المشتهر برجال النجاشی، چاپ موسی شبیری زنجانی، قم ۱۴۰۷؛ احمد بن عبد الوهاب نویری، نهاية الارب فی فنون الادب، قاهره [۱۹۲۳] - ۱۹۹۰؛

Vasily Vladimirovich Barthold, *Turkestan down to the Mongol invasion*, [English translation], London 1977; Etan Kohlberg, *A medieval Muslim scholar at work: Ibn Tāwūs and his library*, Leiden 1992; Ann Katharine

که انتقال قدرت به وی، پس از مرگ پدرش در ۳۵۹، به سهولت صورت گرفت. به‌ویژه آنکه، اندکی پیشتر مهم‌ترین معضل داخلی آنان، یعنی جنگ قدرت میان خانواده وی با پسرعمویش، شاپورین سلیمان، با مرگ شاپور در ۳۵۸ و بازداشت یا تبعید پیروانش، پایان یافت (ابن وردی، ج ۱، ص ۴۰۹؛ ابن تغری بردی، ج ۴، ص ۲۷).

مهم‌ترین اقدام حسن پس از تثبیت قدرت، افزایش تحرکات نظامی در نواحی شام و مصر بود. گفته شده است که یکی از علل درخواست مصریان از المعز لیدین الله^۵، خلیفه فاطمی، برای استقرار او در مصر، افزایش و گسترده‌ی تحرکات قرمطیان در شام بود که خطر آنان را همتای خطر رومیان و فرنگیان می‌دانستند (ادریس عمادالدین قرشی، ج ۶، ص ۱۳۶). در پاسخ به این درخواست، جوهر صقلی^۶، فرستاده المعز به مصر، جعفر بن فلاح را در ۳۵۹ با لشکری عظیم و مجهز راهی شام کرد و جعفر پس از فتح دمشق، مالیات مقرر را برای قرمطیان نفرستاد (ابن قلاسی، ص ۱؛ ابن خلدون، ج ۴، ص ۶۳؛ ادریس عمادالدین قرشی، ج ۶، ص ۱۶۵). این امر به معنای اعلام جنگ به قرمطیان بود؛ از این رو اعصم، در رأس سپاهانش، راهی شام شد. به تصریح منابع، خلیفه عباسی و آلبویه و حمدانیان، با کمک مالی و تسلیحاتی و نیز تأمین نیروی انسانی، اعصم را یاری کردند (ابن قلاسی، همانجا؛ دواداری، ج ۶، ص ۱۳۴؛ مقریزی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۲۶-۱۲۷). این کمکها، که به درخواست اعصم صورت گرفت، گویای تغییر آشکار مشی سیاسی قرمطیان بحرین در مناسبات با عباسیان و ضدیت با فاطمیان بود که به رویارویی مستقیم قرمطیان و فاطمیان انجامید. سپاه اعصم و سپاه جعفر بن فلاح در ۳۶۰ در حوالی دمشق به نبرد پرداختند که به شکست و کشته شدن جعفر انجامید. قرمطیان پس از تصرف دمشق، به فتح دیگر نواحی شام پرداختند (ابن قلاسی، ص ۱-۳؛ ابن خلکان، ج ۱، ص ۳۶۱؛ مقریزی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۲۷؛ ادریس عمادالدین قرشی، ج ۶، ص ۱۸۱-۱۸۲). ابن قلاسی (ص ۲) علت شکست جعفر را جدی نگرفتن قدرت قرمطیان دانسته است، اما به نظر می‌رسد که عامل مهم شکست جعفر، عملکرد نامناسب وی و سپاهانش در شام و نارضایتی مردم از آنان بوده است (ابن ابی‌الهیجا، ص ۵۰-۴۹؛ دواداری، ج ۶، ص ۱۲۶-۱۲۸؛ مقریزی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۲۵-۱۲۳).

فتح شام پیروزی بزرگی برای اعصم محسوب می‌شد، اما هدف اصلی او فتح مصر بود و چه‌بسا حمایت جدی خلیفه عباسی و آلبویه و حمدانیان از وی، به همین سبب صورت گرفته بود. براساس روایات، سپاهیان اعصم در ۳۶۱، پس از تصرف نواحی شرقی مصر، قاهره را سه ماه محاصره کردند، اما

Swynford Lambton, *State and government medieval Islam*, London 1985; Wilferd Madelung, *Der Imam al-Qāsim ibn Ibrāhīm und die Glaubenslehre der zaiditen*, Berlin 1965; idem, "The minor dynasties of northern Iran", in *The Cambridge history of Iran*, vol. 4, ed. R. N. Frye, Cambridge 1975; idem, "Shi'i attitudes toward woman as reflected in fiqh", in *Society and the sexes in medieval Islam*, ed. A. Lutfi al-Sayyid-Marsot, Malibu, Calif.: Undena Publ., 1979, repr. in Wilferd Madelung, *Religious schools and sects in medieval Islam*, London 1985; Fuat Sezgin, *Geschichte des arabischen Schrifttums*, Leiden 1967- ; Samuel Miklos Stern, "The coins of Āmul", in *Numismatic chronicle*, London 1967, repr. in Samuel Miklos Stern, *Coins and documents from the Medieval Middle East*, London 1986.

/ رضا رضازاده لنگرودی /

حسن اعصم، از رهبران قرمطیان^۷ بحرین در قرن چهارم. نامش را حسین نیز ثبت کرده‌اند، همچنان که نام پدرش را احمد، و نام جدش را بهرام و در برخی منابع یوسف نوشته‌اند (ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۶؛ ابن خضاد، ص ۴۶؛ دواداری، ج ۶، ص ۱۴۸؛ مقریزی، ۱۳۹۱، ص ۹۵) و لقبش را نیز به صورت اعسم، اعظم، اغثم و اغمشی (مقریزی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۳۰؛ ادریس عمادالدین قرشی، ج ۶، ص ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۶؛ ابن تغری بردی، ج ۴، ص ۱۲۸؛ برای معانی این کلمات - مقریزی، ۱۳۹۱، همانجا) ثبت کرده و کنیه‌اش را ابوطاهر، ابوعلی و ابو محمد ذکر نموده‌اند (ص ۱۱، ص ۳۷۶؛ مقریزی، ۱۳۹۱، همانجا؛ ادریس عمادالدین قرشی، ج ۶، ص ۱۸۱، ۱۹۶). وی در ۲۷۸ در آحساء متولد شد (ابن عساکر، همانجا؛ ذهبی، ج ۱۶، ص ۲۷۴). خاندان وی جتاییان بحرین بودند که به صورت موروثی رهبری قرمطیان بحرین را برعهده داشتند و پدرش، احمد، از ۳۵۳ تا ۳۵۹ رهبر بود.

نخستین سابقه سیاسی حسن اعصم به دسته‌بندیهای سیاسی داخلی قرمطیان در دوره رهبری پدرش در دهه پنجم سده چهارم بازمی‌گردد. گفته‌اند وی در عملیاتی نظامی که در سالهای ۳۵۳ تا ۳۵۷، با هدف قلع و قمع مخالفان سیاسی پدرش و نیز کشورگشایی، صورت گرفت، مؤثر بود. این عملیات - که دامنه آن به نواحی شام نیز کشیده شد و موجب گردید که حسن بن عبیدالله بن طغج، امیر اخشییدی شام، خراج‌گزار قرمطیان شود (انطاکی، ص ۱۲۸؛ ابن عساکر؛ ذهبی، همانجاها) - در استحکام جایگاه سیاسی حسن چنان مؤثر بود